

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادله امام(ره) بر حرمت اخذ ثمن

بحث در این بود که آیا اخذ ثمن نجس یا ثمن حرام، بعنوان نجس، آیا حرام است یا نه؟ گفتیم که نظر امام(ره) این است که – با قطع نظر از اینکه معاملات اعیان نجسه حرمت تکلیفی دارند یا ندارند – در این معاملات روی اعیان نجسه، اخذ ثمن در مقابل نجس، به حرمت تکلیفیه حرام است، سپس ادله ای را اقامه فرمودند که ما در بحث دیروز دو دلیل را ذکر کردیم، و ملاحظه کردید که دلالت این دو دلیل بر این دو مدعی تام نبود.

دلیل سوم

دلیل سوم: روایتی که در جلد 12 وسائل الشیعه، کتاب التجاره، صفحه 164، ابواب ما یکتسب به، باب 55، حدیث اول نقل شده، در این روایت محمد بن مسلم از امام صادق(ع) نقل می کند که: «قال ان رجلاً من ثقیف أهدى الي رسول الله ص راویتین من خمر». مردی از قبیله ثقیف دو راویه – همان ظرف هایی بوده که خمر را در آن می ریختند و نگه می داشتند، راوی در لغت به معنای سقا هم می آید – دو ظرفی که خمر در آن بود به پیامبر اهداء کرد، «فامر بهما رسول الله فاهريقتا» پیغمبر امر فرمود که این ها را دور بریزید، و بعد فرمود «وقال ان الذي حرم شربها حرم ثمنها» آن کسی که شرب این خمر را حرام کرده ثمن آن را هم حرام کرده است. شاهد در این ذیل روایت است که «ان الذي حرم شربها حرم ثمنها». بگوییم حرم ثمنها ظهور در این دارد که اگر این دو راویه خمر را پیامبر دور نمی ریخت بلکه می فروخت، اطلاق هم دارد، یا به مسلمان یا غیر مسلمان، این ثمنش هم حرام است.

نقد استدلال

ما همان سه نکته ای که در روایت اول داشتیم «ان الله اذا حرم شي حرم ثمنه» همان سه نکته را در اینجا داریم، خصوصاً یک نکته اش این است که ثمن در این روایات در قبال مئمن نیست، بلکه کنایه از اصل معامله روی اینها است. و علاوه گفتیم که در السنه قرآن و روایات و السنه قدما، «حرم» زیاد در حکم وضعی استعمال شده است، «أحلّ» در حکم وضعی استعمال شده، «أحلّ الله البيع» یعنی حکم وضعی، معنایش این نیست که خدا بیع را جایز کرده، مراد همان صحت است، و «حرم الربا» هم به معنای بطلان ربا است. در این روایت هم، «حرم» ظهور در همان حکم وضعی دارد.

دلیل چهارم

دلیل چهارم، روایت ابی بصیر از امام صادق(ع) است، ابی بصیر می گوید «سألته عن ثمن الخمر» می گوید درباره ثمن خمر از امام صادق(ع) سوال کردم. «قال أهدي إلي رسول الله راویه خمر بعد ما حرمت الخمر». بعد از اینکه از طرف شارع خمر حرام شد روایه و ظرف خمري به پیامبر اهدا شد، «فأمر بها ان تباع»، در ظاهر روایت دارد «أمر بها عن تباع» امام(ره) در متن مکاسب فرموده اند این «أمر» را باید به صیغه مجهول بخوانیم «فأمر بها عن تباع»، تحریم خمر تشریع شده بود، بعد از طرف مسیحی ها ظرف خمري را به عنوان هدیه خدمت پیامبر آوردند، کسی آنجا عرض کرده یا رسول الله حالا که خمر حرام است این را بفروشید «فلما أن مرّ بها الذي يبيعها ناداه رسول الله(ص) من خلفه». اگر أمر بها بخوانیم یعنی پیامبر امر فرمود فروخته شود. اگر أمر بخوانیم، أمر بها یعنی پیشنها د شد فروخته شود، احتمال سومی هم وجود دارد، بگوئیم این ظرف خمر را بعنوان هدیه خدمت پیامبر آوردند، قبل از اینکه پیامبر دستوری بدهند اصحاب پیامبر در ذهنشان بوده که خمر که حرام شده و قابل شرب نیست آن را بفروشیم، که ما بگوئیم یا أمر بها خود پیامبر، یا أمر بها یعنی دیگران به پیامبر پیشنهاد کردند، یا احتمال سوم «أمر بها عن تباع» یعنی اصحاب پیامبر بدون خبر دادن به پیامبر گفتند این فروخته شود.

در دو صورت ظاهر این است که پیامبر فرمودند یک نفر این را بفروشد، بعد که قرار شد این راویه خمر فروخته شود «فلما أن مر بها الذي يبيعها» پیامبر در حال عبور دیدند یکی از اصحابشان دارند این راویه خمر را می فروشند «ناداه رسول الله(ص) من خلفه» پیامبر از پشت صدایش زدند «يا صاحب الراوية ان الذي حرّم شربها فقد حرّم ثمنها» آن کسی که شرب این را حرام کرده ثمن این را هم حرام کرده. «فأمر بها فصبت في الصعيد» این را دور بریز - صعيد همان وجه الارض است - همه را روی زمین ریخت، باز پیامبر فرمود «ثمن الخمر و مهر البغي و ثمن الكلب الذي لا يصطاد من السمّ»، پولی که در مقابل خمر گرفته می شود، و مهر البغي یعنی زنی که زنا کار است و در مقابل زنا اجری دریافت می کند و «ثمن الكلب الذي لا يصطاد» اینها همه از سحت است و سحت هم یعنی حرام .

نظر استاد در مورد دلیل چهارم

به نظر می رسد روایت چهارم دلیل خوبی برای فرمایش امام(ره) است، اگرچه دلالت سه روایت قبل را بر مدعای امام نپذیرفتیم - که مدعایش این است که؛ قطع نظر از اینکه معامله روی شیء نجس حرمت تکلیفیه دارد یا ندارد (که گفتیم ندارد). خود اخذ پولی که در مقابل شیء نجس است حرام است، با قطع نظر از اینکه می خواهد در پول تصرف بکند یا نه، حکم تکلیفی این است که اخذ این ثمن حرام است - در این روایت این مهر البغي قرینه خوبی است. پولی که زن زناکار در مقابل این کار می گیرد، اخذ این پول هم حرام است. از این که در این روایت پیامبر(ص) کنار ثمن الخمر، مهر البغي را ذکر کرده اند، استفاده می شود که خود اخذ ثمن حرام است.

عام بودن مدعا و خاص بودن روایت

ولی نکته ای که وجود دارد این است که مدعای امام عام است، می خواهند بفرمایند در تمام معاملات روی اعیان نجسه، خمر، بول، عذره، دم، منی و هر چه که نجس است، اخذ ثمن به عنوان ثمن النجس، مطلقاً حرام است. اما این روایت فقط سه مورد ثمن الخمر، مهر البغي و ثمن الكلب را بیان می کند، ما نمی توانیم بگوئیم جایی که خون فروخته شده پولی که در مقابل خون است حرام است. - باز می گوئیم هنوز به بحث حکم وضعی نرسیده ایم. و الا در آنجا می گوئیم اگر منفعه محلله عقلانیه دارد صحیح است اگر ندارد باطل است - . دلیل چهارم فرمایش امام را در همین سه مورد اثبات می کند ثمن الخمر، ثمن الكلب و

دلیل پنجم

دلیل پنجم: امام فرموده اند «**فیمكن استفاده العموم من الموارد الخاصة**» فرموده اند ما بعد از مراجعه به خمر، نبیذ، میتة، کلب، عذره، مهر البغي، اجور الفواحش، اینها را که بررسی کردیم، در تمام موارد خاصه دلیل خاص داریم که اخذ ثمن آن هم حرام است، حال از این موارد خاصه الغاء خصوصیت کنیم بگوئیم خمر و میتة خصوصیت ندارند، از الغاء خصوصیت دو مطلب استفاده می شود: مطلب اول اینکه اخذ ثمن نجس به عنوان انه نجس حرام است.

دوم: اخذ ثمن الحرام بعنوان انه حرام، حرام است. یعنی اگر چیزی حرام است مثلاً ماهی اگر در دریا مرد خوردنش حرام است ولی نجس نیست، اگر این حرام را فروختیم ثمنی که از این معامله گرفتیم، اخذ ثمن حرام به عنوان انه حرام، حرام است، آیا ما از این موارد خاصه که بعداً می آید می توانیم الغاء خصوصیت کنیم یا اینکه نه معلوم نیست بتوانیم الغاء خصوصیت کنیم؟

نتیجه بررسی ادله

تا اینجا طبق آن دلیل چهارم که خود پیغمبر فرمود ثمن الخمر والکلب و مهر البغي، اینها خودش و اخذ ثمنش حرام است، تا این مقدار می توانیم بپذیریم، اما کلیت آن مربوط می شود به اینکه ما آیا از ادله خاصه و از موارد خاصه می توانیم الغاء خصوصیت کنیم یا اینکه این الغاء خصوصیت مشکل است.

تذکر یک نکته

نکته ای وجود دارد که باید در توضیح مطلب دیروز عرض کنم، گاهی مشهور به نکته ای در روایات توجه نکرده اند یا بر یک معنایی حمل کرده اند، حالا اگر ثمن الخمر را دست مشهور بدهیم، مشهور ثمن الخمر را حمل بر معامله خمر کند، ممکن است این کار را کرده باشد اما فهم مشهور فقها برای فقیه دیگر حجیت ندارد. فقیه دیگر می گوید روی موازینی که داریم ظهور ثمن در خود ثمن است، مخصوصاً در این روایت که کنار مهر البغي قرار داده شده.

بحث سوم: آیا نهي در معاملات دال بر فساد است؟

بحث سوم این است اگر گفتیم معامله ای به حرمت تکلیفی حرام است آیا می توانیم بگوئیم این معامله باطل هم است، در اصول می گوئیم نهي بر معاملات دلالت بر فساد می کند یا نمی کند؟ اگر گفتیم ثمن نجس حرام است، این دلالت بر فساد معامله دارد یا ندارد؟ یعنی ما با قطع نظر از موارد خاصه دو عنوان و راه برای بطلان معاملات داریم، یکی بگوئیم نهي در معاملات مانند نهي در عبادات، دلالت بر فساد می کند. که غالب بلکه تمام اصولیین معاصر منکر این معنا هستند. دوم از راه همین حرمت ثمن نجس وارد شویم.

